

یادی از فاطمی ، یار وفادار مصدق

دکتر پرویز داورپناه

فاطمی : ما سه سال در این کشور حکومت کردیم و یک نفر از مخالفین خود را نکشتیم

شاه مست و میرمست و شحنه مست و شیخ مست

زین سیه مستان به هر سو فتنه و غوغا بپاست

« ملک الشعراء بهار »

در سپیده دم نوزده آبان ماه ۱۳۳۳ خورشیدی ، دژخیمان رژیم کودتای آمریکائی - انگلیسی بیست و هشت مرداد ، خاک ایران را به خون یکی از ارزنده ترین فرزندان میهن ، دکتر حسین فاطمی قهرمان ملی ایران گلگون ساختند.

تاریخ ایران مبارزات بی امان فاطمی را علیه استعمار و استبداد هر گز از یاد نخواهد برد.

این چهره تابناک نهضت ملی ایران یکی از شجاع ترین رهبران جبهه ملی و مدیر روزنامه باختر امروز بود..

دشمنان ملت ایران از هیچ فردی باندازه دکتر فاطمی نمیهراسیدند. بهیچکس باندازه او توهین نکردند و در مرگ هیچکس باین اندازه شادی نکردند. آنان دلیرترین دشمن اسبیداد و استعمار را شناخته بودند.

زندگی فاطمی چنان مالا مال از شوق مبارزه و از خود گذشتگی و فداکاری در راه آرمانهای بزرگ زحمتکشان ستمدیده میهن ما است و رنج و شادی او چنان با بحرانی ترین و شکوفان ترین روزهای تاریخ معاصر میهن ما آمیخته است که یاد این رجل سترگ در قلب هر ایرانی شرافتمندی همیشگی است.

دکتر فاطمی چه در لباس روزنامه نگار و از سنگر مطبوعات و چه در پست معاون نخست وزیر و وزیر خارجه دکتر مصدق هر گز نقش شاه و دربار سلطنتی را بعنوان مرکز فساد و توطئه ستاد نیروهای ارتجاع و دست نشانندگان

امپریالیسم نادیده نگرفت و در راه معرفی این لانه فساد سرسختانه کوشید.

دکتر حسین فاطمی در سال ۱۲۹۸ خورشیدی در شهرستان نائین چشم به جهان گشود. در سیزده سالگی به اصفهان رفت و در دبیرستانهای اقدسیه و صارمیه به تحصیل ادامه داد و باخذ دیپلم ادبی نائل گشت ، سپس راهی تهران شد و ضمن ادامه تحصیلات به نشر مقاله های سیاسی در مطبوعات آن روز همت گماشت.

فاطمی در سال ۱۳۲۲ پس از سقوط رضا شاه در انتشار روزنامه باختر که صاحب امتیاز آن برادر بزرگش بود شرکت کرد. از این هنگام مبارزات قلمی او شدت یافت و آنگاه که روسها تقاضای امتیاز نفت شمال را کردند با نوشتن " برای آقای کافتارادزه ترجمه کنید " به زندان افتاد و روزنامه باختر توقیف شد. پس از آزادی از زندان در توطئه جدائی آذربایجان مقاله " آقای سادجیکف اینجا از بیکستان نیست" را انتشار داد و بار دیگر به تقاضای سفیر شوروی زندانی شد. در سطور زیر با مراجعه به نوشته های فاطمی در باختر امروز سعی شده است ، اهمیت کار نویسندگی و نظریات وی را در مبارزات ملی برای جوانان و پویندگان راه آزادی ایران روشن کرد.

در شرایط پس از سقوط دیکتاتوری سیاه ، دوره شکوفائی در نویسندگی و روزنامه نگاری ایران شروع شد .

نویسندگان مبارزی چون محمد مسعود شمشیر قلم بدست ، بجنگ تبااهی های حاصله از استبداد رضا خانی رفتند و جان در این راه نهادند. مکتب روزنامه نگاران ملی را بوجود آوردند. فاطمی که خود در این مکتب قلم بدست گرفته بود و در تنظیم " مرد امروز " با مسعود همراهی می کرد پس از بازگشت از اروپا که در آن بتحصول علوم سیاسی و روزنامه نگاری پرداخته بود ، دوره جدید باختر امروز را بصورت یک روزنامه عصر تهران در کنار روزنامه های کیهان و اطلاعات شروع نمود و با گذاردن مردم در جریان امور ، هر روز گفتگوی تازه ای را با ایشان باب می کرد.

باختر امروز از همان روز نخست بدل بیکی از ابزار اصلی مبارزه مردم در برابر استبداد و استعمار شد، مبارزه ای که از همان ابتدا سخت و شدید بود و احتیاج به افرادی فداکار و سرسخت داشت .

فاطمی که به اهمیت این مبارزه و لزوم پاک باختگی و از خود گذشتگی در راه آن پی برده بود ، اولین شماره روزنامه را با این جمله آغاز کرد " یا مرگ یا آزادی " در همین سرمقاله فاطمی با مردم ایران پیمان بست که تا آخرین قطره خون برای آزادی ایران مبارزه کند و تا آخرین دم حیات خود به این پیمان وفادار ماند. همان شماره اول باختر امروز دارای چنان قدرت مبارزه و تاثیری در مردم بود که هنوز شماره دوم توزیع نشده ، عمده استبداد بسراغ وی آمدند ، روزنامه را توقیف و صاحب آن را تهدید به مرگ کردند ولی این تهدید جز گاهی در برابر کوه اراده فاطمی نبود .

در سرمقاله شماره سوم که بعلت توقیف باختر امروز بنام " سرگذشت " منتشر می شد ، فاطمی تحت عنوان " برای اصلاح ایران باید قربانی داد " نوشت : " قدری و استبداد مثل زالو تا شکمش از خون مظلومان و بیگناهان پر نشود از حرکت نخواهد افتاد ، اصلاح وطن محتاج به قربانی است ، من بسهم خود برای قربانی شدن همیشه آماده بوده ام. " علیرغم توقیف ها و تهدید های دستگاه حاکمه ، باختر امروز بسرعت برق آسائی جای خود را در میان مردم باز می کرد و هر روز عصر سرمقاله باختر امروز بقلم دکتر فاطمی رهنمودی برای مبارزه مردم بود ، رهنمودی که از مردم و آلام آنان الهام می گرفت .

فاطمی در شماره یکمین سال انتشار روزنامه در این مورد می نویسد : " در این مدت یک سال هر روز که من چشم بروشنائی زندگی گشوده ام از وصف بدبختی ورنجهای اجتماع محروم ایران اندیشه های تازه ای در دماغ خویش یافته ام

که در فرصت یکی دو ساعت آن اندیشه ها را در قالب کلمات و الفاظ بیرون آورده ضمن یادداشت اساسی آن روز به خوانندگان عرضه شده است ... چطور ممکن است تا دماغ و روح کسی به دردهای مردم خو نگیرد ، تا از همه مصائب و بدبختی های جامعه با خبر نباشد و تارنج و عذاب میلیون ها برهنه تراخمی و علفخوار بینوا را حس نکند تا از ظلم و ستم گری فاسد ترین طبقات ممتازه ای که ننگ تاریخ چند هزار ساله ایران است بستوه نیاید مثل داغ دیده ها و مصیبت کشیده ها اینطور ناله و فریاد و زاری کند ؟ می گویند مرغ حق در کنار خرابه ها آنقدر ناله سر می دهد تا دل او بصورت خون بیرون می ریزد و از صدا می افتد. نصیب من نیز این شده است که هر روز در این ویرانه جغد نشین نفرین و ناله کنم ."

اما گفتگوی روزانه فاطمی با مردم به یاد غم و ناله و نفرین محدود نمی شد . وی در شادیهای مردم نیز شریک بود و دوراندیش تر و واقع بین تر از هر کسی مهمترین حوادث را تشخیص میداد و با قلم سحر آمیز خود اهمیت آنها را برای مردم تشریح میکرد

در سرمقاله شماره ۷۳ باختر امروز بتاریخ سوم آبان ۱۳۲۸ بمناسبت تشکیل جبهه ملی ایران تحت عنوان " مبارزین راه آزادی جبهه ملی را تشکیل داده اند " نوشت : " من اقرار میکنم که هیچوقت به لذت امروز مقاله ننوشته ام ، امروز مانند عاشقی که پس از سالها مفارقت و هجرت بوصل معشوق خود رسیده است ، مثل تشنه ای که روزها و شب ها در بیابانهای سوزان دویده و چشمه آب حیات را یافته است ، همچون طالب مشتاقی که بکمال مطلوب خویش رسیده ، در عین شوق و شغف این سطور را بپایان می برم ، زیرا که می بینم که با تشکیل جبهه ملی یک صف منظم وقوی که مظهر اراده جامعه ایرانی است ، بوجود آمده است. دیگر برای کسانی که بذر نفاق و جاسوسی می پاشیدند و نمی گذاشتند عناصر موثر و مفید دور هم جمع بشوند ، امیدی باقی نیست و از محو افراد و ترور در تاریکی شب نتیجه ای نخواهند گرفت زیرا چراغ اجتماع خاموش شدنی نیست و افکار آزاد و مترقی و زنده و بیدار آنها نخواهند مرد و همفکرانشان دنبال ایده آلهای پاک آنها را خواهند گرفت."

پس از تشکیل جبهه ملی که فاطمی خود از پیشنهاد دهنده واز پایه گذاران آن بود ، اهمیت نقش روزنامه باختر امروز نیز فراوان تر شد و کم کم روزنامه باختر امروز بدل به ارگان و نشریه خبری جبهه مبارزات ملت شد و از این پس فاطمی کوشش میکرد ، مردم را با مسائل سازمانی و تشکیلاتی و اهمیت حزب و سازمان ملی در مبارزات آشنا سازد. در شماره هفده اسفند ماه ۱۳۲۸ باختر امروز ، فاطمی در این باره نوشت : " ایجاد حزب موثر در ایران با منافع چند دسته مغایرت دارد. اول از همه سیاست خارجی است... اگر بعد از جنگ منفعت انگلیسها اقتضا می کرد که فاتحه مشروطیت و آزادی در ایران خوانده شود ، در گیر و دار جنگ دوم نیز روسها ضربت مهلکی به تشکیلات زدند . حرفهای بزرگ را در مملکت ما مغزهای علیل و کوچک میگیرند و تا بمرحله ابتدال مورد سوء استفاده قرار می دهند . یک سیاست خارجی میخواست رژه توده های وسیع را بقول خودش برخ حکومت تهران برای گرفتن امتیاز نفت و مقاصد دیگر که داشت کشیده ، دولت را مرعوب مرده باد و زنده باد کند و سیاست دیگر برای آن که نقش او را خنثی کند و مجال پیشرفت باو ندهد و منطقه امتیازی خود را دست بسته تسلیم نکند ، شیوه و غوغای دیگری راتشویق می کرد و نتیجه به آنجا منتهی شد که دکان حزب حریف را بستند.

مادر طفل صد روزه سر زار رفت و نوزاد عجیب الخلقه هم عمرش دوام نکرد. حزبی که روی هدف و ایده آل اجتماع بوجود نیاید و خود را در بیست در اختیار سیاست خارجی بگذارد قدرت بقاء و قوه زندگی خود را از دست میدهد و دیر یا زود جان می سپارد. پس سیاست خارجی ، حزب را در ایران وقتی تقویت میکند که مصلحتی در میان باشد ، همین که آن مصلحت از میان رفت ، او رابدشمنان داخلی می سپارد که ریشه اش را بسوزانند و خاکسترش را بر باد دهند..."

روز دهم اردیبهشت ۱۳۳۰ دکتر مصدق زمام امور کشور را در دست گرفت و دکتر فاطمی را بمعاونت نخست وزیری بر گزید . روز ششم آبان ماه همین سال در هنگام سخنرانی بر مزار محمد مسعود سر دبیر روزنامه مرد امروز ، دکتر فاطمی هدف گلوله عید خدائی عضو گروه فدائیان اسلام قرار گرفت و بسختی مجروح شد.

فاطمی در انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی بنمایندگی مردم تهران انتخاب شد و در مهرماه ۱۳۳۱ پست پراهمیت وزارت خارجه به او سپرده شد و بدستور دکتر مصدق امر پر اهمیت قطع روابط ایران و انگلیس را در روز سی ام مهرماه ۱۳۳۱ بعهد گرفته و از همین جا کینه عمیق مصدق و فاطمی در دل تایمز نشینان پدید آمد.

دکتر مصدق گفته است : " اگر ملی شدن صنعت نفت خدمت بزرگی است که به مملکت شده ، باید از آن کسی که اول این پیشنهاد را نمود سپاسگزاری کرد و آن کس شهید راه وطن دکتر حسین فاطمی است..."

دکتر فاطمی در تمام دوران درخشان نخست وزیری دکتر مصدق و سالهای شکوفائی نهضت ملی ایران که میتوان از سالهای واقعی زندگی ملی و انسانی ایرانپانش نامید ، پیوسته کنار مصدق بود و حبله های دربار و وابستگان سیاستهای خارجی برای منحرف ساختن او هر گز بجائی نرسید ، حتی وعده های رنگارنگشان نیز لحظه ای تردید در ادامه خدمت به ملت و رهبرش در او بوجود نیاورد .

فاطمی در سرمقالات باختر امروز با بیانی شیوا مسائل بین المللی را برای مردم تشریح میکرد و در آن زمان با دورنگری خاص خود به بهترین وجه مسائل و مشکلات نهضت را پیش بینی می نمود. فاطمی همانند دیگر رهبران نهضت ملی و دکتر مصدق به خوبی به ماهیت اغراض سیاست های استعماری در ایران آگاه بود و گر چه جهت اصلی حمله خود را متوجه امپریالیسم غالب در ایران یعنی انگلستان می کرد ، قدرت های استعماری دیگر را از نظر دور نمیداشت و بهمین جهت هنگامیکه مطبوعات و رادیو های سرسپرده آمریکا و دستگاههای تبلیغاتی شوروی تواما جبهه

ملی را مورد حمله قرار داده بودند ، در سرمقاله ای نوشت : " دکتر مصدق و همکاران او در جبهه ملی برای خوش آمد و آشننگتن ، مسکو و لندن مبارزه لجوجانه و سرسخت خود را آغاز نکرده اند . ما یقین داشتیم که از نفس اول تا آخرین دم گرفتار تحریکات بیگانگان و عمال و ایادی ایشان بوده و از فحش و ناسزای مستقیم یا غیر مستقیم خود و مزدوران آنها مصون نخواهیم بود ... قاضی اعمال جبهه ملی مطبوعات نفتی و رادیو های خارجی نیستند... چیزی که وجهه همت و مورد نظر و هدف نهائی و کمال مطلوب جبهه ملی است ، رضایت قلبی ملت ایران و پشتیبانی شرافتمندانه او از ماست ... سیاست آمریکا در خاورمیانه و ایران همان راهی را می پیماید که انگلیسها مدت ها پیش پیموده اند و حس انزجار عمومی را بخود جلب کرده اند ، یعنی از راه تحریف حقایق ، سازش با هیات حاکمه مغرض و رشوه خوار و پخش تبلیغات مضر و خانمانسوز میخواهد نظریات سیاسی خویش را در این منطقه تامین کند ، غافل از این که دو قرن صد ساله دیر تشریف فرما شده اند . با طلوع قرن بیستم عمر مستعمراتی و کولونی بمرگ و زوال افتاده است... ما از آشننگتن و لندن و مسکو نمیخواهیم تصدیق وطن پرستی بگیریم ، ما از روز اول میدانستیم که هر وقت پای منافع مملکت پیش بیاید که پای یک اجنبی هم در میان باشد ، آن بیگانه خواه شمالی یا جنوبی ، یا ینگه دنیائی باشد در صد انتقام و مبارزه بر میآید . "

فاطمی و مصدق بخلاف تبلیغات مغرضانه معاندین نهضت ملی ایران بخوبی نسبت بطمع آمریکا و انگلیس نسبت بایران آگاه بوده و آن را برای مردم تشریح می کردند. دکتر فاطمی با هر نوع سیاست استفاده جوئی قدرتهای بزرگ در ایران مبارزه می نمود و بخوبی به مسأله اهمیت سیاست اتحاد جماهیر شوروی در ایران و مضار ناشی از اشتباهات آن نیز آگاه بود. در آبان ماه ۱۳۲۹ نوشت : " عوامل دیگری نیز در تیره کردن روابط ایران و شوروی تاثیر داشته اند و وجودشان کم و بیش به وخامت اوضاع کمک کرده است ... من خیال می کنم که مصلحت روسیه در این است که همسایگان خود را کمک کند تا از زیر نفوذ و سلطه استعماری نجات پیدا کنند ... "

دکتر فاطمی در کودتای نافرجام نیمه شب بیست و پنجم مرداد ماه ۱۳۳۲ بوسیله گارد شاهی بنحو اهانت آمیزی بازداشت شد ولی سحرگاهان پیروزمندانه به خانه اش باز گشت و در سرمقاله یکشنبه بیست و پنجم مرداد ۱۳۳۲ (شماره ۱۱۷۲) نوشت : " ساعت یازده و نیم دیشب چند افسر مسلح و قریب پنجاه ، شصت نفر سرباز گارد شاهنشاهی شصت تیر بدست مثل راهزنانی که در کتابهای افسانه قرون وسطائی خوانده اید ، بخانه من ریختند و بدون این که حتی اجازه دهند من کفش پا کنم در برابر شیون طفل یازده ماهه و مادرش مرا بسعد آباد - کاخ سلطنتی - توقیفگاه گارد شاهنشاهی بردند و در هر اطاق خانه ام نیز تا ساعت چهار صبح دوازده سرباز بی‌توته فرمودند... پس از حادثه نیم اسفند که خود شاه دخالت مستقیم در آن داشت ، من دیگر تا آنوقت بدربار نرفته بودم ، ولی ناگهان برای گفتن مطالبی تلفن کردم و یکسر گرسنه از وزارتخانه بکاخ اختصاصی رفتم ، دیدم شاه از دکتر مصدق گله می کند و میگوید ، مصدق از من رنجیده است ، بگمان اینکه در حادثه نهم اسفند من دست داشته ام . شما چه میگوئید؟ بی پروا باو گفتم که من تردید ندارم اعلیحضرت بوجود آورنده این صحنه شرم آور بوده اید . بعد بدو چشمان او که خیلی داعیه معصومیت دارند ، نگاه کرده ، گفتم : بمن بفرمائید تا کجا میخواهید بروید . آیا اعمال فاروق برای شما سرمشق نشده است که تا آنجا رفت که تاج و تخت خویش را در روز موعود از دست گذاشت . آیا شما هم از آن راه میخواهید بروید؟ ... باو گفتم : یکبار در سی ام تیر بدستور سفارت انگلیس دکتر مصدق را مجبور باستعفا کردید و سزای آنرا دیدید . آیا خیال میکنید ممکن است آن آزمایش تلخ را تکرار کرد ؟ . "

من در طول دوازده سال اخیر هر گز باستان این جوان خوش خط و خال که مثل مار افسرده موقع ضعف و جبن سر در هم میکشد و در فرصت مناسب نیش جانگزای خود را میزند ، سر فرود نیاورده ام و این آخرین دفعه هم بابتکار خودش نشان همایون بمن داد که هرگز نشان اهدائی او را بر سینه نردم زیرا میدانستم که این « همایون » از قماش همان «همایونهای» است که پنجاه شصت (راجه) نظیر او را انگلیس ها در موقع اشغال هند در خاک وسیع آن کشور ایجاد کرده اند. دربار دشمن همه آزادمردان ، وطن پرستان و خصم مبارزین راه استقلال و آزادیست... یکی نیست از او بپرسد ، دیگر شما وفامیل شما از این یک مشت پا برهنه و لختی که بیست سال پدرت آنها را بنفت جنوب زیر نظر مستقیم خویش فروخت و برای چهل سال بعد از خود نیز قرارداد ۱۹۳۳ را باقی گذاشته چه میخواهید؟ ... پدر شما

یکمرتبه بد ستیاری « آیرنسید » کلنل انگلیسی ، بروی هموطنان خود شمشیر کشید و عاقبت در منتهای نکبت در گوشه « ژوهانسبورگ » چشم بر هم گذاشت . او از این جنایت چه چیزی دید که امروز شما از روی نقشه فرستاده های سفارت انگلیس ، بغداد و ایادی جیره خوار اجنبی همان راه نکبت بار و ملعنت آمیز را از نو می پیمائید؟

آقای دکتر مصدق ! چقدر باید صبر و تحمل کرد و تا کی باید شاهد این فجایع و رسوائیهای پنهانی و آشکار دربار بود...

دیشب در همان موقعی که شصت تیر های افسران و سربازان گارد شاهنشاهی بطرف من نشانه گرفته بودند و مرا به توقیفگاه سعد آباد میبردند ، من با کمال خونسردی این شعر سعدی را زمزمه میکردم

چو تیره شود مرد را روزگار / همه آن کند کش نیاید بکار

فاطمی عصر روز بیست و ششم مرداد در تظاهرات پر شکوهی که بدعوت فراکسیون نهضت ملی و احزاب طرفدار دکتر مصدق تشکیل شده بود ، شرکت کرد و سخنرانی معروف خود را ایراد نمود . طنین صدای او در آن روزهای پر آشوب هنوز در فضای بهارستان باقی است ، که گفت : " هموطنان ، فرزندان پدري که قرارداد ۱۹۳۳ را شصت سال تمدید کرد ، میخواست شما را از بین ببرد... پدرش بیست سال عامل کمپانی نفت جنوب بود ، پنجاه سال دیگر را برای پسرش گذاشت . هموطنان ، امروز وظیفه شما حساس تر و مشکل تر از هر روز است . امروز شما باید نشان بدهید که

ملتی هستید که میتوانید روی پای خود بایستید و هر مانع، هر چه باشد را از بین ببرید. " ولی سرانجام با کودتای آمریکائی - انگلیسی بیست و هشت مرداد ۱۳۳۲ سپاه اهریمنی بر مرز و بوم ما چون بلائی آسمانی فرود آمد. دولت ملی سقوط کرد و مصدق و یارانش به زندان کشیده شدند و میهن ما که میرفت تا از سلطه استعمار و استبداد برای همیشه رهائی یابد، بدام دیکتاتوری وابسته به بیگانه افتاد.

کوشش گماشتگان کودتا برای دستگیری دکتر حسین فاطمی وزیر امور خارجه دکتر مصدق بجائی نرسید و برغم جایزه کلانی که برای یابنده او از سوی حکومت کودتا اعلان شده بود، ماهها در خانه مردم عادی بحالت مخفی بسر برد. روز ششم اسفند ماه ۱۳۳۲ سرگرد مولوی مامور اجرائیات فرمانداری نظامی دکتر فاطمی را که بسختی بیمار بود، دستگیر کرد و مورد عتاب سپهبد علوی مقدم رئیس شهربانی قرار گرفت، زیرا محاکمه و محکومیت او درد سری تازه برای کودتاگران بود و حال آنکه شهادت او بهنگام دستگیری میتوانست ماموری را معذور دارد!!

بهمین دلیل توطئه ای برای جان او پیش از محاکمه ریخته شد که نافرجام ماند. کودتاگران برای از بین بردن فاطمی، چاقوکشان حرفه ای چون شعبان بی مخ تاجبخش را اجیر کردند تا هنگامی که او را از زندان شهربانی بزدان لشکر دو زرهی میبردند برسرش ریخته و با ضربات مرگ آور قداره به شهادتش رسانند، در آن روز خواهرش که شیرزنی با ایمان بود در محل حادثه حضور داشت و در هنگام حمله او باش خود را روی بدن خون آلود برادر انداخت و ده ضربه از شانزده ضربه چاقو را تحمل کرد و جان برادر را نجات داد، در حالیکه نگهبانان مسلح هیچ عکس العملی در برابر چاقو کشان اجیر شده از خود نشان ندادند. دکتر فاطمی نه ماه در شرایط سخت و توانفرسای زندان بسر برد و در تمامی آن دوران سیاه برغم جسم بیمار و درد های بیرون از طاقت، روحیه ای قوی و تسلیم ناپذیر داشت، پیوسته از نهضت ملی و رهبر بزرگ آن با تکریم یاد میکرد و مرگ را در این راه مقدس گرامی میداشت. روز هجدهم آبان ماه ۱۳۳۳ ساعت هفت بعد از ظهر، شاه سررتیب ایادی طبیب مخصوص خود را باتفاق چند تن از سرسپردگان دربار ببالین دکتر فاطمی فرستاد و بآنها دستور داد که صورت مجلس تنظیم کرده و تصدیق نمایند که دکتر فاطمی سالم است، در حالیکه صبح همان روز پزشکان دادگستری صریحا نوشته بودند که دکتر فاطمی سخت مریض است و درجه تب او سی و نه درجه سانتیگراد است. اطبای دربار باکمال وقاحت گواهی دادند که دکتر فاطمی سالم است و اجرای حکم اعدام مانعی ندارد.

ساعت چهار و هفت دقیقه بامداد روز چهارشنبه نوزدهم آبان ماه ۱۳۳۳ تیمور بختیار فرماندار نظامی و سررتیب آزموده دادستان ارتش به زندان رفتند و حکم اعدام دکتر حسین فاطمی را در لشکر دو زرهی به وی ابلاغ کردند. آزموده گفت اگر وصیتی دارید بفرمائید، شما که مکرر میگفتید: من از مرگ ابائی ندارم و مرگ حق است. دکتر فاطمی پاسخ داد: « آری آقای آزموده مرگ حق است و من از مرگ ابائی ندارم، آنهم چنین مرگ پرافتخاری، من میمیرم که نسل جوان ایران از مرگ من عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند.»

دکتر فاطمی درخواست کرد که پیشوای ملت و یار و رهبرش دکتر مصدق را برای آخرین بار ملاقات کند. این درخواست او رد شد و باو تنها اجازه دادند که با یاران زندانی دیگرش آقایان مهندس رضوی و دکتر شایگان ملاقات کند. در این ملاقات دکتر فاطمی با صدائی محکم و امید وار گفت: گذشتن از این جهان و وداع با این دارفانی سرنوشت هر انسانی است و دیر یا زود آن اهمیت چندانی ندارد. در هر حال ملت ما در مبارزه خود پیروز خواهد شد. سپس دکتر فاطمی سفارش فرزند خود را نمود و پیشوای ملت را وکیل و وصی خود قرار داد.

دکتر شایگان گفته است: وقتی برای وداع پیشانیش را بوسیدم، متوجه شدم که بسیار گرم است و در آتش تبی شدیدی میسوزد. اعدام یک بیمار آنهم در آن حال در هیچ یک از کشورهای متمدن جهان سابقه ندارد.

قبل از اجرای حکم اعدام، دکتر فاطمی به آزموده می گوید: « آقای آزموده! مرگ بر دو قسم است، مرگی در رختخواب ناز و مرگی در راه شرف و افتخار و من خدای را شکر میکنم که در راه مبارزه با فساد شهید میشوم...»

دکتر فاطمی قبل از تیرباران خطاب به افسران اظهار داشت: آقایان افسران، در آخرین ساعت حیات هیچ محکومی در مقام تظاهر و عوامفریبی آنهم مامورین اعدام خود بر نمیآید. آنچه بشما در این ساعت که از حیات خود نوید و بمرگ خود یقین دارم، میگویم، از صمیم دل و از روی حقیقت و ایمان است. ما از نهضتی که در این کشور به پیشوانی دکتر مصدق شروع کردیم، هیچ قصد و غرض جز تامین عزت و استقلال مملکت و قطع نفوذ اجانب و سعادت و سربلندی ملت ایران نداشتیم. ما در پی جاه و مقام و آش و پلو نبودیم. رهبر ما هفتاد سال سابقه شرافت و تقوا و وطن پرستی و جهاد و مبارزه با قلدران و زورگویان داخلی و خارجی دارد و او در راه نجات ایران از همه چیز خود صرفنظر کرده و حاضر است تا آخرین قطره خون خود را برای ایران بدهد. آقایان افسران، کار کشور ما بر اثر صد سال استعمار بجائی رسیده بود که بیگانگان یک شاه را از روی تخت سلطنت برداشتند و شاه فعلی را بجای او گذاشتند.

آقایان افسران، میدانید چرا من کشته میشوم؟ من برای این کشته میشوم که اولین اقدام من در وزارت امور خارجه بدستور پیشوای نهضت ملی بستن سفارت و قنصل خانه های انگلیس در ایران بود و بنا بگفته پیشوای ما سرگذشت جبهه ملی باید سرمشق مردمی شود که در خاور میانه علیه مظالم انگلیس قیام می کنند. ولی من بهیچوجه مایوس نیستم و یقین دارم که خون من درس عبرتی برای هزاران جوان ایرانی شده و آنها با تائیدات خداوند متعال قادر و عادل انتقام این ملت ستمدیده را از استعمار انگلستان و ایادی ناپاک آن خواهند گرفت..

آقایان افسران ، ما سه سال در این کشور حکومت کردیم و یکنفر از مخالفین خود را نکشتیم . برای اینکه ما نیامده بودیم برادر کشتی کنیم. ما برای آن قیام کردیم که ایران را متحد کرده و دست خارجی را از کشور کوتاه کنیم . شاه فکر میکند با کشتن و زجر و شکنجه و حبس میتواند مردم ایران را مرعوب و مغلوب سازد. این اشتباه بزرگیست . تکیه بسر نیزه توان کرد لیک / بر سر سر نیزه نشاید نشست .

این افسرانی که امروز اینجا ایستاده اند و این منظره رقت بار را مشاهده میکنند ، یکروز علیه این دستگاه قیام خواهند کرد . شاه باید از روزی بترسد که بسر نوشت لوئی شانزدهم و تزار روس و محمد علی میرزا و رضا خان مبتلا گردد . در عصر حاضر مردم ستمدیده ای که از دست ظلم و جور بستوه آمده اند ، خود را از شر استعمار و از دست ظلم عمال انگلیس و خانواده منحوسی که چون بوم شوم ، ایران را به ویرانه ای مبدل ساخته اند ، خلاص خواهند کرد .

شاه باید بداند که با کشتن من و امثال من نفرین و لعنت نسل های آینده نصیبش خواهد بود . من یقین دارم که خدای ایران این مردم ستمدیده را از شر این ضحاک خون آشام نجات خواهد داد . کشتن من بیگناه درد شاه را نیز دوا نمیکند . تنها تقوا و ایران پرستی و شرافت و درستکاری و عدالت اجتماعی است که میتواند درد های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ما را چاره نماید . امید وارم سربازان مجاهد نهضت همچنان مبارزه خود را ادامه دهند ، زیرا من با رزوی خود رسیده و سعادت جاودانی شهادت نصیبم شد . پاینده ایران ، زنده باد دکتر مصدق .

و سر انجام در تاریک روشن روز نوزدهم آبان ماه ۱۳۳۳ فریاد رسای آن یار وفادار مصدق را که عاشقانه ایران را میستود و دشمنان این سرزمین را خشم میورزید ، صغیر گلوله های چهار مامور شلیک برای همیشه در گلو خاموش ساخت . اما چهره آن روزنامه نگار شجاع و دلیر ، آن سرباز نهضت ملی ایران و آن یار صمیمی و وفادار و تسخیر ناپذیر مصدق قهرمان ، جاودانه بر سینه تاریخ نقش بست و تربتش زیارتگه رندان آزاده این مرز و بوم گردید . عظمت مقام ، استواری ایمان و ارج شهادت اوست که ابرمرد تاریخ ایران ، دکتر محمد مصدق پیام تاریخی خود را به اولین کنگره جبهه ملی ایران با یاد او میفرستد . « تشکیل اولین کنگره جبهه ملی ایران را تهنیت عرض میکنم . بروان پاک دکتر سید حسین فاطمی و سایر شهدای راه آزادی که با خون خود مبارزات ضد استعماری را آبیاری کرده اند و به آقایان محترمی که از راه دور و نزدیک برای خدمت بهموطنان عزیز ، کنگره را بقدم خود مزین فرموده اند و همچنین بان کسانی که در راه نیکبختی و سعادت ایران از هر پیش آمدی هراس نکرده و با کمال شهامت و وظیفه ملی خود را انجام داده اند ، درود فراوان میفرستم . »

ملت ایران همواره خاطره دکتر حسین فاطمی را زنده نگاه خواهد داشت .
هر گز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق / ثبت است بر جریده عالم دوام ما

منابع :

- ۱ - مکتوب ها در زندان - نوشته حسین فاطمی
- ۲ - زند گینامه دکتر حسین فاطمی ، مبارزی ملی گرا بکوشش حمید رضا مسیبیان
- ۳ - خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی از بهرام افراسیابی
- ۴ - دکتر حسین فاطمی - محمد حسینی
- ۵ - خاطرات و تالمات مصدق - بقلم دکتر محمد مصدق
- ۶ - سرمقاله باختر امروز بیست و پنج مرداد ۱۳۳۲ بقلم : دکتر حسین فاطمی
- ۷ - سیمای فاطمی از خلال نوشتارش نشریه نیمروز شماره ۳۴۰ آبان ۱۳۷۴ از همین نویسنده
- ۸ - تیرباران شاهین نشریه ایران آزاد شماره ۱۴۸ دی ماه ۱۳۶۶ از همین نویسنده